



فردی؟ اسماعیل؟

متولد پنجم مهر ماه ۱۳۲۸، در روستای قره تپه در دامنه جنوبی کوه سیلان. حضور فعال در عرصه‌های اجرایی حوزه ادبیات به خصوص ادبیات داستانی. مثلاً چند بار داوری برای کتاب سال در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس کتاب سال شهید حبیب غنی‌پور، جشنواره ادبیات داستانی بسیج، جشنواره راهیان نور، انجمن قلم ایران، جشنواره قصه‌های قرآنی و در کنار اینها؛ عضویت در حوزه اندیشه و هنر اسلامی (حوزه هنری)، سردبیری و مدیر مسئولی «کیهان بچه‌ها» (به مدت ۲۴ سال) که این مسئولیت هنوز ادامه دارد، مؤسس و مدیرمسئول کیهان علمی، عضویت در شورای داستان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، عضویت در شورای داستان بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، مسئولیت جشنواره انتخاب کتاب سال شهید حبیب غنی‌پور، مسئولیت شورای ادبیات داستانی نیروی مقاومت بسیج و مدیریت کارگاه قصه و رمان حوزه هنری و... دبیر نخستین جایزه داستان انقلاب.

نویسنده آثار قابل توجهی چون؛ آشیانه در مه، سیاه چمن، یک دنیا پروانه و کوچک جنگلی.

اسماعیل توسط انتشارات سوره مهر منتشر شده است و نویسنده خبر داده جلد دوم آن را هم به زودی منتشر خواهد کرد. جلد نخست اسماعیل به چاپ‌های دوم و سوم رسیده است، و ترجمه انگلیسی پال اسپراکمن از آن توسط نشر مزدا در آمریکا منتشر میشود. پال اسپراکمن همان مترجمی است که رمان‌های تحسین شده نشر سوره مهر یعنی سفر به گرای ۲۷۰ درجه (احمد دهقان) و شطرنج با ماشین قیامت (حبیب احمدزاده) را هم به انگلیسی برگردانده و در آمریکا به چاپ رسانده است. ●

نگاهی به یک کتاب اسماعیل

در چشم چند نویسنده

احمد شاکری:

اسماعیل، از معدود رمان‌های مسلمانان درباره انقلاب است و این رمان و شخصیت اول آن، بیانگر شخصیت امیرحسین فردی است. شاکری دلیل عمیق نشدن حوزه‌های فکری انقلاب در رمان را، سطح نازل شخصیت‌های رمان که عادی و غیرمتفکر هستند می‌داند و اعتقاد دارد شخصیت‌های آن، بیانگر چند بعدی بودن واقعیت انقلاب نیستند.

منیره آرمین:

یکی از ویژگی‌های رمان اسماعیل، زبان صمیمی است و به نظر من، نویسنده با این زبان صمیمی توانسته است سلسله وقایع را به خوبی پیش ببرد. نویسنده، یکی از وقایع اتفاق افتاده در انقلاب را به صورت زیبا به ثبت رسانده و این به نظر من با ارزش است.

مصطفی فعله‌گری:

با نوشتن اسماعیل، یک گام بزرگ و ارزنده در راه نوشتن داستان‌های وقایع مهمی مانند انقلاب برداشته شد که باید این رمان، در این زمینه سنجیده و ستایش شود.

محمد ناصری:

متن بسیار روان، با شخصیت‌هایی که پرداخت آنها به صورت بسیار عالی انجام گرفته است. به نظر من این اثر، یک اثر کاملاً انسانی و به دور از هرگونه شعار و اغراق است.

ضعف‌هایی که کاش نبود

ح.ش

۱. تحول اسماعیل یک تحول درونی است و وقتی از قبل معلوم نیست درباره زندگی چگونه می‌اندیشد اطرافش را چگونه می‌بیند و نسبت به اتفاقات اطرافش چه تحلیلی دارد، جزئیات این تحول هم پنهان می‌ماند. این ضعف وقتی آشکارتر می‌شود که اسماعیل قرار است مسیری غیرعادی را طی کند و متحول شود. این تحول از اصل چندان از این رو به آن رو نیست اما به هر حال این انتخاب رویه جدید دلایلی می‌خواهد. اسماعیل با خاطرخواهی و شکست در آن دچار حس‌های جدیدی می‌شود که به درونی‌ترین لایه‌های نفس انسان مربوط است اما چگونه این حس‌ها منجر به این مسیر می‌شود؟ در حالی که ظاهراً هیچ ربطی به هم ندارند؟ اتفاق؟ اتفاق، طبیعی‌ترین جوابی است که خواننده خواهد گرفت چرا که منطق قوی‌تری در این باره پیدا نخواهد کرد. اسماعیل چرا به مسجد می‌رود چرا از وسوسه نرفتن هم در امان می‌ماند؟ چرا کتاب می‌خواند؟ چگونه این حس کنجکاو ناگهان در او بیدار می‌شود؟ جواد چگونه و با چه حرف‌هایی به او خط می‌دهد؟ آیا جواد واقعاً اسماعیل را با نگرش جدید آشنا ساخته یا او را با اطلاعاتی پراکنده و لحنی انقلابی برانگیخته است؟ به نظر می‌رسد خواننده حق دارد نتیجه بگیرد رویکرد جدید اسماعیل حاصل شکست در مسیر عشق و عقده نهفته اوست. نویسنده سعی می‌کند با تصویر صحنه‌هایی از پیش، اسماعیل را صاحب عزت‌نفس معرفی کند اما چگونه این عزت‌نفس به مسلمانی کردن و مسجدي شدن گره می‌خورد. این در صورتی است که این عزت‌نفس یا هر چیز دیگری را گرای نویسنده برای شناخت زمینه‌های شخصیتی اسماعیل بدانیم و گر نه اسماعیل در واقع همان‌طور انقلابی می‌شود که عاشق شده بود یعنی به تدریج و بی‌آن که خودش بداند دقیقاً کی!

۲. «تو کی هستی» مهم‌ترین جمله‌ای است که در این رمان می‌توانید بیابید. مهم‌ترین، همیشه جمله‌ای است که مغز تمام نوشته را در سر دارد، اما همین جمله در حالی که

۴. ...

این اسماعیل است

زینب جعفری

اسماعیل، در کودکی پدرش را از دست داده، همیشه از مدرسه

فراری است و مادرش به سختی او را تا کلاس پنجم در مدرسه نگه داشته است. او در قنبرآباد محله‌ای در پایین شهر زندگی می‌کند و پاتوق همیشگی‌اش قهوه‌خانه علی خالدار است که در آنجا، هم بچه‌ها را می‌بیند، هم تلویزیون تماشا می‌کند و هم کتاب می‌خواند؛ داستان‌های عشقی و پلیسی.

اسماعیل پس از مدت‌ها ولگردی و پرسه‌زنی در خیابان‌ها به واسطه یکی از آشنایان علی خالدار در بانک مشغول کار می‌شود. بدین ترتیب پس از مدتی وضع زندگیش بهتر از گذشته می‌شود. چیزی از شروع کارش در بانک نمی‌گذرد که با سارا دختری دبیرستانی آشنا می‌شود و دل به او می‌بندد. برایش نامه می‌نویسد و تلفنی با هم صحبت می‌کنند. اولین قرار ملاقاتشان را در پارک می‌گذارند. اما پدر سارا سر می‌رسد و کار به کتک‌کاری و کلاتری می‌کشد و اسماعیل ضمن تعهد آزاد می‌شود. اسماعیل پس از مدتی علافی و سرگردانی به مسجد روی می‌آورد. آنجا با جواد، مسئول کتابخانه آشنا می‌شود. او هم کتاب می‌خواند و هم در کارها به جواد کمک می‌کند. اسماعیل که حالا با بیش‌تر وعظ تهران آشنا شده، می‌کوشد همیشه خود را به جلسه سخنرانی آنها برساند. جواد از شاه و سرسپردگی‌های او به آمریکایی‌ها می‌گوید، از مرجعیت و

از امام خمینی رهبر و از مخالفت آنها با شاه و از تبعید امام به

نجف. جواد کتاب‌های ممنوعه‌ای به اسماعیل می‌دهد تا بیش‌تر بداند. قرار است نمایشنامه حر در مسجد اجرا شود. جواد نقش حر را دارد. مسجد در هنگام اجرای نمایشنامه شلوغ است. چند ماشین گاردی آمده‌اند. افسری با بلندگو خادم مسجد را صدا می‌زند افسر، خادم را به علت دیر آمدن زیر مشت و لگد می‌گیرد. اسماعیل طاقت نمی‌آورد، بلندگو را از دست افسر می‌گیرد و با آن یکی دو ضربه به سرش می‌کوبد. خون از پیشانی افسر جاری می‌شود. اسماعیل فرار می‌کند. اول به خانه جواد رفته کتاب‌ها و اعلامیه‌های او را پنهان می‌کند سپس به خانه خودشان می‌رود و کتاب‌ها و اعلامیه‌های خود را زیر پله جاسازی می‌کند و نامه‌های سارا را می‌سوزاند و از راه پشت‌پام به امامزاده پناه می‌برد.

با شنیدن صدای غریبه‌هایی که به امامزاده نزدیک می‌شدند، وارد دریچه‌ای می‌شود که راه‌پله‌هایی باریک و تاب‌دار دارد و به مأذنه می‌رسد. ناگهان بوی باروت به مشام می‌رسد و قطره‌های خون همراه با کرک و پر کپوترها به اطراف می‌پاشد و صورت اسماعیل را سرخ می‌کند. اسماعیل شاخه نازک گردویی را که در نزدیکی‌اش هست می‌گیرد و خود را رها می‌کند، شاخه می‌شکند و اسماعیل با پهلوی می‌افتد در حفره گوری که از گل و برفابه پر شده است. ●